بررسی سندی روایت حماد

- عدم اتحاد محمد بن یحیی الخثعمی و محمد بن یحیی الخزاز

عدم اتحاد محمد بن یحیی الخثعمی و محمد بن یحیی الخزاز

حال سند را هم عرض کنم. در مشیخه نجاشی آقای دریاب دو-سه شاهد می‌آورند و تعبیرشان این است: «هذه قرائن دالة و کافیة علی القطع باتحاد العنوانین»؛ ادعای قطع است. قاطع می‌شویم به اینکه ما اصلاً در روایات بیشتر از یک محمد بن یحیی نداریم. خزاز خودش است، صیرفی خودش است، اخو مغلس خودش است. یکی بیشتر نداریم. «کما نبّه بذلک السید البروجردی رحمه‌الله»؛ آقای بروجردی در تنقیح اسانید التهذیب صفحه ۵۸۱ می‌فرمایند؛ عنوانش هم به این صورت است: «روایة نزل القرآن علی سبعة احرف». همین روایت خودمان است. در بخش موضوعات خاص فدکیه در مشیخه تهذیب هست.

هذه قرائن دالّة و كافية علی القطع باتّحاد العنوانين، كما نبّه علی ذلك السيد البروجردي رحمه اللّه، و أضاف: «و إنّما ذكره النجاشي من التغاير ليس بصواب»**[1]**

بعد می‌فرمایند آقای بروجردی اضافه کرده‌اند «و إنّما ذكره النجاشي من التغاير ليس بصواب»، علی ای حال شخصی مثل آقای بروجردی هستند.

اندازه‌ای که من رفتم و برگشتم نمی‌دانم چرا این را نمی پسندم. شاید مطلب ایشان برای ما باز نشده ای برای ذهن قاصر من موجب قطع نیست. بلکه هنوز ذهن درجا زده است، می‌گویند ببینید شیخ در یک جا فرموده که محمد بن یحیی، روی عن غیاث بن ابراهیم- شواهدش را در بالا آورده‌اند. من روایات را در آن صفحه آورده‌ام- درحالی‌که این دلیل نمی‌شود. اتفاقا برای ذهن قاصر من این دلیل برعکس است. یعنی «اذا اجتمعا افترقا» آن هم نزد اهل فن. الفهرست در سه-چهار جا آورده است. اما نجاشی پشت سر هم آورده است. «اجتمعا افترقا» آن هم نزد خود نجاشی. لذا ایشان می‌گویند خطا است. اشتباه کرده. اشتباه مثل نجاشی با قرب عهدش نسبت به اینکه ما به او نسبت اشتباه بدهیم خیلی مئونه می‌برد. یعنی بگوییم خثعمی با خزاز یکی هستند. پشت سر هم آورده، تفاوت می‌کند، او می‌گوید «ثقة عین».

من که اینها را می‌دیدم گفتم با این تعبیرات نجاشی او بالا می‌رود. برای خزاز می‌گوید «ثقة عین» و برای دیگری می‌گوید «ثقة». یعنی تعبیراتی بی ضابطه می‌شود. یعنی اگر خود او است، پس او هم باید «عین» باشد. کسی که «عین» است باید «عین» باشد. اعیان امامیه باشد. در روایات معلوم باشد. نه اینکه با یکی دیگر اشتباه گرفته شود. آنهایی که اعیان طایفه هستند مخلوط نمی‌شوند. مرحوم شیخ در تهذیب می‌گویند: «محمد بن یحیی خثعمی عن غیاث» و با فاصله یک روایت می‌گویند «محمد بن یحیی الخزاز عن غیاث» پس معلوم می‌شود که اینها یکی هستند! خب از کجا معلوم می‌شود؟! اتفاقا در ذهن من برعکس است. وقتی با فاصله یک روایت نقل می‌کند –بله راوی ها یکی هستند- که در آن جا خثعمی می‌شود و در دیگری خزاز نشان می‌دهد که با هم فرق می‌کنند. هر دو هم از غیاث نقل می‌کنند. اما ایشان می‌گویند «یوجب القطع»، در ذهن

قاصر من موجب قطع نیست.

شاگرد: نفس اینکه اختصار نمی‌کند خودش اشعار دارد که اینها دو نفر هستند.

شاگرد۲: اگر معاصر باشند باید بگوید که دو محمد بن یحیی داریم که شاگرد غیاث هستند.

استاد: وقتی آنها را در کنار هم جمع می‌کنند عملاً می‌گویند. نجاشی پشت سر هم می‌آورند. درایه‌صورت گفتن نیاز دارد؟ وقتی نجاشی پشت سر هم می‌آورد دیگر نمی‌توان گفت که ایشان رفته. لذا به حمل شایع می‌گوید که اینها دو نفر هستند. یکی از آنها ثقه است. لذا مرحوم شیخ برای خثعمی عباراتی دارند که به نظرم به مرحوم مجلسی در اینجا ایراد گرفته‌اند. مرحوم مجلسی عبارتشان ناظر به حرف شیخ است. فرموده‌اند: محمد بن یحیی خثعمی موثقٌ. محمد بن یحیی الخزاز ثقه. ثقه هست یعنی «ثقة عین». موثق است یعنی مرحوم شیخ در استبصار می‌گوید «محمد بن یحیی خثعمی عامی». به گمانم مرحوم مجلسی این را به‌خاطر حرف شیخ می‌گوید. لذا ایشان گفتند که خثعمی موثق است و خزاز ثقه است. مرحوم مجلسی بین اینها تفاوت گذاشته‌اند.

این یکی از آنها بود که چهارشنبه گفتم. دومین آنها برای الجامع فی الرجال بود. ایشان در الجامع فی الرجال به‌صورت مردد بحث می‌کنند. می‌گویند: ظن الاتحاد به این دلیل، ظن التغایر به این دلیل. ایشان به این صورت می‌گویند بعداً نگاه کنید.

آن چه که در ذهن قاصر من است، همانی است که در جلسه قبل عرض کردم. کلمه «مغلس» کلمه کم کاربردی است. آن هم با اضافه «اخو المغلس». وقتی کاربرد کلمه‌ای کم است و در دو جا و در کلام دو بزرگ فصل مشترک کسی قرار می‌گیرد، دلالت خوبی دارد که اینها یکی هستند. آن هم سند ثواب الاعمال بود. یادتان هست؟ مرحوم صدوق در ثواب الاعمال بین دو نفر جمع کرده‌اند. بین صیرفی و اخو المغلس. فرموده‌اند که این راوی محمد بن یحیی هست. هم اخوا المغلس است و هم صیرفی است. مرحوم نجاشی چه کار کرده‌اند؟ برای خثعمی همین را نقل کرده‌اند. برای خثعمی، صیرفی را نگفته‌اند. اما گفته‌اند محمد بن یحیی خثعمی همان اخومغلس است. و چون این واژه‌ای کم کاربرد است و دیر به میدان می‌آید، خود ندرت واژه و اینکه در کلام این دو بزرگوار حد تفاضل و تخالفی داریم که او خثعمی را می‌گوید و صیرفی را نمی‌گوید، ایشان صیرفی را می‌گوید و خثعمی را نمی‌گوید. ولی هر دو کنار صیرفی و خثعمی، واژه کم کاربرد اخوالمغلس را می‌آورند، ظن خیلی قوی می‌آورد بر اینکه خثعمی با صیرفی یکی هستند. اما اینکه با خزاز یکی باشد برای ذهن ما صاف نیست. مگر اینکه مثل آقای بروجردی بشویم گویا محال است برای امثال بنده.

بنابراین چیزی که در عبارت صدوق ظن را تقویت می‌کند همان عبارت اخو مغلس است. یعنی محمد بن یحیی الخثعمی است که ثقه است. عامی بودنش هم جای خودش را دارد و باید بحث کنیم. اما بحث ما رجالی نیست.

شاگرد: ممکن است صیرفی تصحیف شده باشد. یعنی خثعمی بوده و شده صیرفی. اخو المغلس خثعمی بوده. تصحیف شده و صیرفی شده. و از طرفی هم این سند تنها در یک جا –ثواب الاعمال- آمده است.

استاد: ببینید آن روایت درست است. اما در اسناد صدوق الصیرفی دهها بار آمده است. چطور آن جا تصحیف نیست و صیرفی است؟ اگر در آن جا تصحیف باشد باید همه اینها هم تصحیف باشد.

شاگرد: در آن جا که با اخو مغلس نیامده.

استاد: پس وقتی کلمه صیرفی در سندهای ایشان کاربرد زیادی دارد، یک جا که اخو مغلس می‌آید نمی‌گوییم صیرفی تصحیف است. احتمال تصحیف صیرفی که در اسناد صدوق به وفور آمده، کم

باشد اما یک دفعه در اینجا تصحیف شده باشد؟!

شاگرد: در روایت ثواب الاعمال حسین بن سعید نقل میکند. حسین بن سعید متعدد از خثعمی نقل میکند. ولی از صیرفی نقل نمیکند. در اسناد صدوق در جاهایی که صیرفی هست، حسین بن سعید نیست. حسین بن سعید با واسطه و بی واسطه از خثعمی نقل میکند.

استاد: اینکه مویدِ عرض من است. من عرض میکنم صیرفی و خثعمی یکی هستند.

شاگرد: میخواهم بگویم تفاوت دارد. ممکن است در اینجا خثعمی بوده که تصحیف شده. در اینجا اخو مغلس خثعمی بوده که تصحیف شده و صیرفی شده.

شاگرد۲: میخواهند بگویند صیرفی شخص دیگری است. در اینجا خثعمی بوده.

استاد: حال روی احتمال تصحیفی که شما میفرمایید فکر میکنم. احتمال تصحیف در کتابها زیاد است. حتماً باید روی آن تأمل شود.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]مشيخة النجاشي: توثيقهم و طرقهم الى الاصول و الكتب، ص: ۸۱ ؛ تنقيح أسانيد التهذيب: ۵۸۱